

نقد نگاشت ترجمه های قرآنی (۶)

نقد و بررسی ترجمه جناب آقای گرمارودی و جناب آقای
استادولی از قرآن کریم دو ترجمه برگزیده سال ۱۳۹۰،
بخش سوم

۲۷۱-۲۸۵

چکیده: نویسنده در نوشتار پیش رو، در تلاش است دو ترجمه از قرآن را (ترجمه سیدعلی گرمارودی و حسین استادولی) که حائز رتبه اول کتاب سال ۱۳۹۰ شده اند؛ ضمن مقایسه، در بوته نقد و بررسی قرار دهد. وی در راستای این هدف، با بیان آیات ۲۵ تا ۳۴ از سوره بقره هر دو ترجمه را مطابق با چاپ سوم ترجمه استادولی و چاپ دوم ترجمه گرمارودی، بیان کرده و سپس، دیدگاه خود را مطرح می سازد.

کلیدواژه ها: ترجمه قرآن، قرآن، کتاب سال ۱۳۹۰، سیدعلی گرمارودی، حسین استادولی، نقد ترجمه

Review of Quranic translations (6)

Review of the two Translations Won the Annual Book Reward of 1390, part three

Mohammad Reza Safavi

Abstract: In the following article, the author is trying to compare and criticize two translations of the Quran (translated by Seyyed Ali Garmarudi and Hussein Ustadwali) that have won the first prize in the annual book reward of 2011. In line with this goal, by stating verses 25 to 34 of Surah Al-Baqarah, he expresses both translations in accordance with the third edition of the Ustadwali translation and the second edition of the Garmarudi translation, and then presents his point of view.

Keywords: Translation of Quran, Quran, annual book reward of 2011, Seyyed Ali Garmarudi, Hussein Ustadwali, translation criticism

مقالات نقدية للترجمات القرآنية (٦)
نقد وتدقيق الترجمتين الفائزتين بجائزة كتاب العام ١٣٩٠ - القسم الثالث

السيد محمد رضا الصفوي
الخلاصة: يحاول الكاتب في المقال الحالي مقارنة ترجمتين من القرآن - ترجمة السيد علي الكرمارودي وحسين أستاذ ولي - الفائزتان بالمرتبة الأولى لجائزة كتاب العام ١٣٩٠ في الجمهورية الإسلامية في إيران، ومن ثم وضعهما في بوتقة النقد والتدقيق. وفي سياق هدفه هذا يذكر بعض الآيات - من الآية ٣٥ إلى ٣٤ من سورة البقرة - كما وردت في هاتين الترجمتين طبقاً للطبعة الثالثة من ترجمة أستاذ ولي والطبعة الثانية من ترجمة الكرمارودي، ثم يبين رأيه في الموردتين.
المفردات الأساسية: ترجمة القرآن، القرآن، كتاب العام ١٣٩٠، السيد علي الكرمارودي، حسين أستاذ ولي، نقد الترجمة.

در مقاله پیشین به نقد و بررسی ترجمه های مزبور پرداخته شد و تا آیه ۲۴ از سوره بقره پیش رفت. اکنون در ادامه آن مقال ترجمه آیه ۲۵ تا آیه ۳۴ بررسی می شود.

آیه ۲۵: كَلَّمَا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ نَمْرَةٍ رِزْقًا.

گرمارودی: هر گاه میوه ای از آن بوستان ها روزی آنان گردد.

استادولی: هر گاه از آن بهشت ها میوه ای روزی شان شود.

بررسی: بی گمان هر دو ترجمه مفاد جمله را به خوبی منتقل می کنند. تنها نکته ای که منعکس نشده است، مجهول بودن «رُزِقُوا» است. بهتر آن بود که نوشته می شد: «هر گاه میوه ای از آن بوستان ها (یا بهشت ها) روزی ایشان کنند» و دقیق تر: «هر گاه از میوه آن بوستان ها (یا بهشت ها) رزقی به ایشان دهند». از آن رو دقیق تر است که مفعول دوم «رُزِقُوا»، «رِزْقًا» است، ولی در ترجمه های یاد شده «مِنْ نَمْرَةٍ» مفعول دوم شمرده شده است. البته اگر روا باشد که «مِنْ نَمْرَةٍ» بیان برای «رِزْقًا» دانسته شود، این ترجمه: «هر گاه میوه ای از آن بوستان ها روزی ایشان کنند» هم موجه به شمار می آید.

- قالوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ.

گرمارودی: می گویند این همان است که از پیش روزی ما شده بود.

استادولی: گویند: این همان است که از پیش روزی ما شده بود.

بررسی: هر دو ترجمه یکسان و بی مشکل است، اما آقای استادولی برای توضیح اینکه چطور میوه و رزق بهشتی چیزی است که پیش تر به بهشتیان داده شد، در پاورقی دو وجه را یاد می کند:

۱. یعنی «این میوه های بهشتی پاداش اعمالی است که در دنیا انجام داده ایم و از آنجا روزی ما شده است».

۲. «این میوه ها شبیه همان میوه هایی است که در دنیا روزی ما بود، ولی بسیار بهتر و عالی تر».

در وجه اول موهبت های بهشتی را پاداش کارهای دنیا می شمرد، در حالی که آیه می فرماید خود آنهاست. به این معنا که خود اعمال نیک به صورت مواهب جلوه گر می شود و تجسم می یابد، اما وجه دوم که فرض می کند مواهب بهشت همسان نعمت های دنیاست نه خود آنها، برابر ظاهر آیه نیست؛ چون آیه خالی از ادات تشبیه است، یعنی آیه نمی فرماید: «هَذَا كَالَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ: اینها مانند میوه های دنیایی است». بر فرض که این گونه باشد و جمله بر استعاره حمل شود، عبارت «ولی بسیار بهتر و عالی تر» از آن بر نمی آید، یعنی آیه مورد بحث دلالت نمی کند میوه بهشتی بسیار بهتر و عالی تر است، ولی مترجم آن را به آیه نسبت می دهد. بی گمان واقعیت این است که نعمت های بهشت بس عالی تر است، ولی در ترجمه و تفسیر نمی توان واقعیت ها را بر معانی آیات تحمیل کرد.

- وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا.

گرمارودی: و همانند آن برای آنان آورده می شود.
استادولی: آن میوه را همانند برایشان آورند.

بررسی: قوت و دقت دو ترجمه مزبور در این است که بر خلاف عده‌ای از مترجمان «أتوا» را که ثلاثی مجرد است، «أوتوا» از باب افعال معنا نکرده‌اند. البته پیراسته از اشکال هم نیستند. اگر توجه کنیم که ضمیر «به» در «وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا» به «رِزْقًا» در جمله قبل برمی‌گردد و «مُتَشَابِهًا» حال برای آن است، مفاد جمله چنین می‌شود: «رزق و میوه‌ای را که روزی آنها می‌کنند همسان‌اند»، ولی ترجمه آقای گرمارودی می‌گوید: «همسان آن را برایشان می‌آورند». مفهومش این است که خود آن میوه‌ای که روزی آنان کرده‌اند نمی‌آورند. ترجمه مذکور برگردان چنین عبارتی است: «أَتُوا بِمُتَشَابِهٍ».

از ترجمه آقای استادولی (آن میوه را همانند برایشان آورند) معنای روشنی بر نمی‌آید. «مُتَشَابِهًا» قید برای ضمیر «به» است. بنابراین اگر نوشته می‌شد: «آن میوه‌ها را که همسان است برایشان می‌آورند»، روشن‌تر و با وجه ادبی «مُتَشَابِهًا» همخوان‌تر بود.

- وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ.

گرمارودی: و آنها در آن همسرانی پاکیزه دارند.
استادولی: در آن بهشت‌ها همسرانی پاکیزه [در جسم و جان و خلق و خوی] دارند.

بررسی: هر دو ترجمه مانند بسیاری از ترجمه‌ها «مُطَهَّرَةٌ» را «پاکیزه» معنا می‌کنند که البته ناصواب تلقی نمی‌شود، ولی حقیقت این است که «پاکیزه» ترجمه «طاهرة» است و «مُطَهَّرَةٌ» اسم مفعول و به معنای پاک‌گشته و پیراسته شده است. انتخاب «مُطَهَّرَةٌ» نه «طاهرة» اشاره دارد به اینکه خدا آنها را برای اهل ایمان پاک و پاکیزه گردانده است و این از کمال طهارت حکایت می‌کند؛ چرا که خدا آنان را پاک گردانده است:

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ: همان کسی که نیکو ساخت هر چیزی را که آفریدش. (سجده: ۷)

ولی ترجمه «مُطَهَّرَةٌ» به پاک و پاکیزه این نکته را حکایت نمی‌کند.^۲

آیه ۲۶: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا.

گرمارودی: خداوند پروا ندارد که به پشه یا فراتر از آن مثلی بزند.

استادولی: به راستی خداوند شرم نمی‌دارد از اینکه [در بیان حقایق] هر گونه مثلی زند، پشه

۱. در ترجمه آقای دکتر خرمشاهی آمده است: «و به ایشان همانند آن داده شود» و آقای دکتر مجتبی می‌نویسد: «آن میوه‌های همانند بدیشان دهند». در این دو ترجمه «أتوا»، «أوتوا» معنا شده است.

۲. ر.ک به: أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۱، ص ۶۱.

باشد یا فراتر از آن (کوچک تر یا بزرگ تر).

بررسی

۱. آقای گرمارودی «فَمَا فَوْقَهَا» را فراتر از پشه و به تعبیر دیگر بزرگ تر از پشه معنا می کند و از پاورقی ایشان برمی آید که مراد از «فَمَا فَوْقَهَا» فراتر در کوچکی است. بنابراین می نویسد: می توان آن را به فروتر، یعنی کوچک تر نیز معنا کرد. مشکل این معنا آن است که اگر مراد از «فَمَا فَوْقَهَا» خصوص کوچک تر بود، عبارت مناسب برای رساندن این معنا «فَمَا دُونَهَا» است، نه «فَمَا فَوْقَهَا». نتیجه اینکه ترجمه ایشان بی ایراد است، ولی ایراد در پاورقی است که به ترجمه نیز سرایت می کند.

آقای استادولی «فَمَا فَوْقَهَا» را چنین معنا می کند: «فراتر از آن (کوچک تر یا بزرگ تر)»، یعنی عبارت «فَمَا فَوْقَهَا» حامل دو معناست، نه خصوص بزرگ تر و نه خصوص کوچک تر. این نظر می تواند موجه باشد؛ چون عبارت «فَمَا فَوْقَهَا» تاب هر دو معنا را باهم دارد.

- فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ.

گرمارودی: پس آنان که ایمان دارند می دانند این از سوی پروردگار آنها درست است.
استادولی: اما آنان که ایمان آورده اند می دانند که آن حق است از جانب پروردگارشان،

بررسی: ترجمه آقای گرمارودی از جمله مزبور علاوه بر اینکه نارساست، معلوم نیست مبتنی بر چه وجهی اعرابی است. چنین می نماید که ایشان «الْحَقُّ» را خبر برای «أَنَّهُ» می دانند که وجهی درست است و «مِنْ رَبِّهِمْ» را حال برای ضمیر «أَنَّهُ» می شمرند که خلاف ظاهر است و از مفسران و معربان قرآن کسی یافت نشد که این وجه را یاد کرده باشد. از ترجمه عبارات مشابه در ترجمه آقای گرمارودی دو نوع وجه اعرابی برمی آید. ایشان در ترجمه «قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا» (قصص: ۳۵) می نویسد: «می گویند: ما بدان باور داریم که راستین است، از سوی پروردگار ماست». از این ترجمه برمی آید که ایشان «الْحَقُّ» را خبر اول «أَنَّهُ» و «مِنْ رَبِّنَا» را خبر دوم شمرده شده است که هر دو درست است و از ترجمه «لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» (حج: ۵۴) به: «تا بدانند که این (قرآن) راستین، از سوی پروردگار توست» برمی آید که «الْحَقُّ» را صفت ضمیر در «أَنَّهُ» می شمرند که در نادرستی آن تردیدی نیست و «مِنْ رَبِّكَ» را خبر «أَنَّهُ» می دانند که وجهی درست است. حاصل اینکه مترجم در ترکیب نحوی «أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» و نظایر آن دچار تردید است. در نتیجه ترجمه های متفاوتی از عبارت های همسان عرضه می کند؛ برخی درست و برخی ناموجه است و برخی ناموجه و نارساست.

مفاد ترجمه آقای استادولی از جمله مزبور آشکار است و با هر دو وجه ادبی آیه نیز سازگار است:

۱. «مِنْ رَبِّهِمْ» حال برای «الْحَقُّ» است.

۲. خبر دوم برای «أَنَّهُ»، ولی مترجم گرامی به «الف» و «لام» «الْحَقُّ» توجه نشان نمی دهد و «أَنَّهُ الْحَقُّ» را «أَنَّهُ حَقٌّ» معنا می کند. «ال» در «الْحَقُّ» استغراق خصایص افراد و گویای کمال است، یعنی حق کامل، پیراسته از هر باطل. بی گمان میان دو عبارت «إِنَّهُ عَالِمٌ» با «إِنَّهُ الْعَالِمُ» تفاوت معنایی هست. عبارت دوم می رساند که او عالمی کامل است، بر خلاف عبارت اول که گویای کمال نیست. مترجم گرامی در دیگر موارد مشابه نیز به «الف» و «لام» توجهی نشان نمی دهد و بود و نبود آن را همسان معنا می کند. در ترجمه «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ» می نویسد: «پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این سخن حق است» و در ترجمه «إِنْ وَعَدَكَ الْحَقُّ» می نویسد: «بی شک وعده تو حق است». این ایراد در ترجمه آقای گرمارودی نیز دیده می شود.

– فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا.

گرمارودی: می گویند: «خداوند از این مثل، چه می خواهد».

استادولی: گویند: «خداوند از این مثل، چه خواسته است».

بررسی: نمی توان در درستی ترجمه های مزبور تردید داشت، ولی می توان گفت اندک تفاوتی با آیه دارد. توضیح: «مَثَلًا» تمییز «هَذَا» است و مشاؤالبه «هَذَا» مثلی است که در عبارت «أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا» آمده است، یعنی «ماذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا الْمَثَلِ مَثَلًا: خدا از این مَثَل از آن حیث که مثل است چه اراده کرده است». ترجمه ها در حقیقت «المثل» را که محذوف است در معنا آورده اند و «مَثَلًا» را که تمییز است منعکس نکرده اند.

آقای گرمارودی در پاورقی این نکته را تذکر می دهد که جمله «ماذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا» پایان سخن کافران است، یعنی جمله «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا...» تا آخر آیه ادامه سخن کافران نیست. این تذکر بجاست؛ زیرا از ترجمه عده ای از مترجمان برمی آید که جمله مزبور نیز سخن کافران است که بی گمان نادرست است؛ چون ممکن نیست کافران بگویند خدا به وسیله قرآن یا مثل های قرآنی بسیاری را هدایت می کند. آنها قرآن را کتابی الهی نمی دانند، چه رسد که آن را مایه هدایت به شمار آورند.

– يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا.

گرمارودی: با آن بسیاری را بیراه و بسیاری (دیگر) را رهیاب می کند.

استادولی: خداوند بسیاری را با آن گمراه می کند و بسیاری را هدایت.

بررسی: هر دو ترجمه در این بخش رسا و دقیق است. به ویژه ترجمه آقای گرمارودی که با ترجمه «یهدی» به «رهیاب می کند» نشان می دهد که هدایت در اینجا ایصال به مطلوب است، نه ارائه طریق. بر خلاف برخی از مترجمان که آن را «راهنمایی می کند» یا «ره می نماید» ترجمه کرده اند که نادرست است؛ زیرا خدا همگان را راهنمایی می کند و رهنمودش را از کسی دریغ نمی دارد. هدایتی که

نصیب برخی می‌شود و از برخی بازداشته می‌شود، هدایت به معنای ایصال به مطلوب است.

نکته: در آیه ۲۶ چندین فعل ماضی به کار رفته است که عبارتند از: «آمَنُوا»، «كَفَرُوا» و «أَرَادَ». آقای گرمارودی همه آنها را مضارع و آقای استادولی آنها را ماضی معنا می‌کند. ماضی معنا کردن افعال مزبور برابر اصل است که فعل ماضی، ماضی معنا شود. با این حال بر ترجمه آقای گرمارودی نیز ایرادی وارد نیست؛ زیرا در مواردی رواست که فعل ماضی، مضارع معنا شود، از جمله آنجا که فعل ماضی صلّه موصول باشد و افعال یادشده در آیه همه صلّه هستند، ولی شگفت است که ایشان در این موارد رویه یکسانی ندارد، مانند: «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» * وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره: ۸۱ و ۸۲): نه چنین است، آنان که گناهی انجام دهند و گناهشان آنان را فراگیرد دمساز آتش‌اند. آنان در آن جاودان‌اند. * و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند بهشتی‌اند. آنان در آن جاودان‌اند.

در این دو آیه فعل‌های «كَسَبَتِ»، «أَحَاطَتْ»، «آمَنُوا» و «عَمِلُوا» همه ماضی و صلّه موصول‌اند و در یک سیاق هستند، ولی «كَسَبَتِ» و «أَحَاطَتْ» مضارع معنا شده و فعل‌های «آمَنُوا» و «عَمِلُوا» ماضی ترجمه شده‌اند.

آیه ۲۷: الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ.

گرمارودی: همان کسان که پیمان با خداوند را پس از بستن آن می‌شکنند.

استادولی: همان کسانی که پیمان خدا را پس از استوار ساختنش می‌شکنند

بررسی: در ترجمه‌های مزبور دو تفاوت دیده می‌شود:

۱. «عَهْدَ اللَّهِ» در ترجمه اول پیمانی دانسته شده است که انسان با خدا می‌بندد، مانند سوگندی که کسی بر انجام دادن یا ترک کردن کاری می‌خورد یا نذری که می‌کند، ولی در ترجمه دوم «عَهْدَ اللَّهِ» پیمانی شمرده شده است که خدا بر عهده انسان‌ها نهاده است. بنابراین مترجم گرامی در تفسیر آن از فطرت انسانی می‌گوید و از عهدهایی که در کتب آسمانی پیشین مبنی بر ایمان به پیامبر اسلام آمده است.

۲. «مِثَاق» در ترجمه نخست به «بستن» برگردان و در ترجمه دوم به «استوار ساختن» معنا شده است. هر دو ترجمه در تفاوت اول از پشتیبانی ادبی برخوردارند؛ زیرا «عَهْدَ اللَّهِ» می‌تواند نظیر اضافه مصدر به مفعولش باشد و فاعل آن محذوف فرض شود؛ یعنی عهدی که شما با خدا دارید. ترجمه اول بر این مبناست و می‌تواند نظیر اضافه مصدر به فاعل باشد و مفعولش محذوف فرض شود، یعنی عهدی که خدا با شما دارد. مِثَاق نیز در لغت به معنای بستن و ایجاد کردن پیمان به کار می‌رود و نیز به

معنای محکم کردن پیمان و استوار ساختن آن. پس هر دو ترجمه با وجود تفاوتی که دارند درست تلقی می شوند. البته به نظر نگارنده در این گونه موارد که کلمه یا جمله تاب دو معنا را دارد، چنان که قرینه ای تعیین کننده در میان نباشد، باید ملتزم شد که هر دو معنا مراد است و هر دو را در ترجمه منعکس کرد یا ترجمه نیز به گونه ای پرداخته شود که تاب هر دو معنا را داشته باشد.

آقای استادولی «عهد الله» را پیمان الهی در فطرت انسان ها و نیز عهدهایی که در تورات و انجیل درباره رسول آخرالزمان از یهودیان گرفته است تفسیر می کند. در این توضیح و تفسیر دو ایراد به نظر می رسد:

۱. عهد الهی با مردم به موارد یاد شده اختصاص ندارد که دامنه ای گسترده تر دارد. بهتر آن بود که از اینها به عنوان برخی مصادیق یاد می شد و با کلمه ای مانند نظیر کذا و کذا بیان می شد.

۲. یهودیان انجیل را باور ندارند و پیامبری حضرت مسیح را نمی پذیرند. بنابراین معنا ندارد که گفته شود از یهودیان در انجیل پیمان گرفتیم و آن را استوار کردیم که به پیامبر ایمان آورید. وانگهی اگر در انجیل این پیمان باشد که هست، چرا در توضیح، خصوصاً یهودیان آمده و از مسیحیان سخن نگفته است؟!؟

– وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ.

گرمارودی: و چیزی را که خداوند فرمان به پیوند آن داده است می گسلند.
استادولی: و پیوند خود را با آنچه خدا به پیوند آن فرمان داده [مانند پیمان با اولیای دین و با خویشان و مؤمنان] می برند.

بررسی

۱. «ما» در «مَا أَمَرَ اللَّهُ» در ترجمه اول نکره موصوفه شمرده شده و به «چیزی» برگردان شده است و در ترجمه دوم موصول شمرده شده و «آنچه» معنا شده است. هر دو وجه موجه است، ولی بر این اساس که «ما» نکره موصوفه باشد، در جمع و مفرد به کار می رود. بنابراین بهتر بود ترجمه آقای گرمارودی که بر پایه نکره بودن «ما» تنظیم شده است، به «چیزهایی» ترجمه می شد؛ زیرا با وجه دیگر «ما» که موصول است همخوان تر بود. آقای گرمارودی در ترجمه آیه ۲۵ رعد که همین عبارت آمده است (يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ)، «ما» را موصول می شمرد و چنین ترجمه می کند: «آنچه را خداوند فرمان به پیوند آن داده است می گسلند».

۲. عبارت «پیوند خود را» که در ترجمه آقای استادولی آمده است، معادلی در آیه ندارد و حذف آن هم به فهم آیه زیانی نمی زند. بنابراین بهتر بود این گونه ترجمه می شد: «و آنچه را خدا به پیوند آن فرمان

داده است ... می‌برند».

۳. در دو ترجمه مزبور ضمیر «به» در «مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ» انعکاسی ندارد؛ چنان‌که در دیگر ترجمه‌ها نیز منعکس نشده است. البته ضرورتی هم ندارد؛ زیرا آن ضمیر چیزی جز همان «أَنْ يُوصَلَ» نیست؛ چراکه «أَنْ يُوصَلَ» بدل آن است.

۴. ترجمه‌های یادشده و بسیاری از ترجمه‌ها «أَنْ يُوصَلَ» را مصدری معنا کرده‌اند. این تبدیل دو نکته از آیه را پنهان می‌کند. مجهول بودن «يُوصَلَ» و مضارع بودن آن را. گمان بر این است که اگر نوشته شود: «و آنچه را خدا فرمان داده است که همواره پیوند داده شود می‌گسلند»، حاوی همه نکات آیه است و فهم آیه را هم مخدوش نمی‌کند.

- وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

گرمارودی: و در زمین تباهی می‌ورزند، آنان‌اند که زیانکارند.

استادولی: و در زمین فساد می‌کنند، آنان‌اند که زیانکارند.

بررسی: هر دو ترجمه گویاست و ایرادی در آن دیده نمی‌شود. نکته مثبت هر دو ترجمه آن است که ضمیر منفصل را که حاکی از حصر است به خوبی منعکس کرده‌اند. دقت این دو ترجمه آنگاه نمود می‌کند که می‌بینیم عده‌ای از مترجمان ضمیر فصل را با کلمه «خود»، «خودشان» و «همان» منعکس می‌کنند و می‌نویسند: «آنها خودشان زیانکاران‌اند» یا «آنان همان زیانکاران هستند» که بی‌گمان اینها مفاد ضمیر فصل نیستند؛ چون ضمیر فصل اگر حاکی از تأکید باشد، تأکید مضمون جمله است، نه تأکید مسندالیه، ولی «خودشان» در جمله «آنها خودشان زیانکاران‌اند» تأکید مسندالیه است، مانند اینکه گفته می‌شود: «جاء زيدٌ نفسه».

آیه ۲۸: كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

گرمارودی: چگونه به خداوند کفر می‌ورزید با آنکه مرده بودید، شما را زنده گردانید. آنگاه شما را می‌میراند، دگرباره زنده می‌گرداند و سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید.

استادولی: چگونه به خدا کافر می‌شوید با آنکه مردگانی بودید (به صورت خاک و نطفه‌ای بی‌جان). پس شما را زنده کرد، سپس شما را می‌میراند و باز زنده می‌کند. آنگاه به سوی او بازگردانده می‌شوید.

بررسی: هر دو ترجمه رساست و در آن کاستی یا ایراد درخوری دیده نمی‌شود. البته به دو نکته می‌توان توجه نشان داد:

۱. در ترجمه آقای استادولی «مردگان» با این عبارت «به صورت خاک و نطفه‌ای بی‌جان» توضیح داده

شده است، در حالی که نطفه را موجودی بی جان به شمار نمی آورند.

۲. تفاوتی هم در دو ترجمه ملاحظه می شود: در ترجمه آقای گرمارودی «أمواتاً» مفرد (مرده) و در ترجمه آقای استادولی جمع (مردگانی) معنا شده است. گویی آقای گرمارودی به اقتضای زبان فارسی کلمه را معنا می کند و آقای استادولی می بیند که اگر آن را جمع معنا کند می تواند نکره بودن آن را به گونه ای که ذوق پیسنند، منعکس کند، بر خلاف اینکه مفرد نکره معنا شود که چندان وجیه نمی آید (شما مرده ای بودید).

آیة ۲۹: ... ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

گرمارودی: ... آنگاه به (آفرینش) آسمان (ها) رو آورد و آنها را (در) هفت آسمان سامان داد.
استادولی: ... سپس به آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان سامان داد.

بررسی: در ترجمه بخش نخست آیه ایرادی دیده نشد، اما قسمت یادشده:

۱. در ترجمه آقای گرمارودی افزوده «آفرینش» دیده می شود. این افزوده چه در پرائنتز و کروش و چه در متن آورده شود افزوده ای نابجاست؛ زیرا هیچ قرینه ای در کلام نیست که آن را اقتضا کند، بلکه قرینه بر خلاف آن است؛ چون ظاهر جمله این است که خداوند آسمان را پیش تر آفریده بود و با جمله «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ» مرحله ای را گزارش می کند که سامان دهی آنها را آغاز کرده است. علاوه بر این آوردن افزوده «آفرینش» این تلقی را برای مخاطب پدید می آورد که آیه باید می گفت: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى خَلْقِ السَّمَاءِ»، ولی خلق را نیاورد و مترجم به یاری آیه شتافت و کاستی آن را برطرف کرد!

۲. ایشان «السَّمَاءِ» را جمع معنا می کند و آن را به صورت «آسمان (ها)» عرضه می کند. این ترجمه خالی از اشکال نیست؛ زیرا روا نیست «سما» که مفرد است جمع معنا شود و از آن نارواتر آوردن ضمیر جمع در پرائنتز است؛ چون تلقی مخاطب هوشیار این است که آیه باید «سما» را به صورت جمع (سماوات) می آورد، ولی نیاورد. پس مترجم به کمک آیه آمده و آن را تصحیح کرده است!

شاید مترجم گرامی بازگشت ضمیر جمع «هُنَّ» در «فَسَوَّاهُنَّ» را به «سما» نشانه آن شمرده است که مراد از «سما»، «سماوات: آسمان ها» است. اگر این گونه باشد، نباید ضمیر جمع در پرائنتز می آمد تا برای مخاطب توهم تصحیح آیه ایجاد شود. البته بازگرداندن ضمیر جمع به مفرد نکته ای دارد و آن اینکه «سما» قبل از سامان دهی و پردازش آن یک آسمان بود، ولی در عین حال چنان بود که استعداد هفت آسمان شدن را داشت. بنابراین ضمیر جمع به آن برگردانده شد تا به استعداد و قابلیت آن اشاره کند.

نظیر این آیه در آیات ۱۱ و ۱۲ سوره فُصِّلَتْ آمده است:

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ *
 فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا.

آقای گرمارودی در ترجمه آن می‌نویسد:

سپس به آسمان رو آورد که (چون) دودی بود و به آن و به زمین فرمود: خواه یا ناخواه بیایید! گفتند: فرمانبردارانه آمدیم. آنگاه آنها را در دو روز (به گونه) هفت آسمان برنهاد و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد.

مترجم در این آیه راه صواب پیموده است و بر خلاف آیهٔ سورهٔ بقره «سما» را جمع (آسمان‌ها) ترجمه نکرده است.

گفتنی است که در ترجمهٔ این آیه نیز چند نقطهٔ ضعف دیده می‌شود:

۱. «سپس به آسمان رو آورد که (چون) دودی بود». در جملهٔ «وَهِيَ دُخَانٌ» ادات تشبیه وجود ندارد، یعنی نیامده است: «وَهِيَ كِدُخَانٍ». بنابراین آوردن «چون» در ترجمه موجه نیست و آوردن آن در پرانتز نه تنها آن را توجیه نمی‌کند که موجب می‌شود مخاطب گمان کند مترجم آیه را تصحیح کرده است، یعنی این توهم را پدید می‌آورد که درست آن بود که قرآن می‌فرمود: «وَهِيَ كِدُخَانٍ».
۲. ایشان در ترجمهٔ «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» می‌نویسد: «آنگاه آنها را (به گونه) هفت آسمان برنهاد». در این ترجمه نیز «(به گونه)» افزوده‌ای است که قرینه‌ای بر آن نیست و همان ایراد یاد شده در فقرهٔ پیشین را با خود دارد. علاوه بر این جای این سؤال هست که چرا در ترجمهٔ آیهٔ سورهٔ بقره قید «به گونه» نیامده است؟

آیه ۳۰: وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً.

گرمارودی: و (باد کن) آنگاه را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: می‌خواهم جانشینی در زمین بگمارم.

استادولی: و (باد آرید) آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گمارد.

بررسی

۱. در هر دو ترجمه «إِذْ» مفعول فعل مقدر شمرده شده است، با این تفاوت که آقای گرمارودی فعل مقدر را «أذَّكَرٌ» و آقای استادولی «أذَّكَرُوا» دانسته است. بی‌گمان تقدیر آقای گرمارودی اگر متعین نباشد اولویت دارد؛ زیرا خطاب در آیه مفرد است (رَبُّكَ). ضمناً «یاد آرید» در ترجمهٔ آقای استادولی چندان

مناسب نیست؛ زیرا می‌نمایاند که مخاطب یا مخاطبان در صحنه گفت‌وگو حضور داشتند و اکنون خدا به آنها می‌فرماید به یاد آرید.

۲. آقای گرمارودی «إِنِّي جَاعِلٌ...» را به: «می‌خواهم بگمارم» معنا می‌کند، در حالی که کلمه‌ای مانند «أردتُ» در جمله نیست و ضرورتی هم نیست که گفته شود «جَاعِلٌ» در معنای اراده جعل به کار رفته باشد. بنابراین در اینجا ترجمه آقای استاددولی دقیق‌تر است.

جناب استاددولی در پاورقی درباره مراد از «خلیفه» دو نظر را یاد می‌کند: ۱. جانشینی انسان‌های پیشین ۲. جانشینی خدا.

ایشان جانشینی خدا را درست‌تر می‌شمرد و آگاهی فرشتگان را از آینده بشر (یعنی فسادگر و خونریز بودنش) را برخاسته از لوح محفوظ می‌داند. درباره خلافت انسان از خدا این اشکال باید پاسخ داده شود که اگر فرشتگان از «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» خلافت الهی را فهمیده باشند و مراد آیه نیز همین باشد، چگونه ممکن است بگویند: چرا در زمین خونریز و فسادگر می‌گماری؟ این اهانتی لا ینغفر به ساحت خداوند متعال است. مانند آن است که مرجع تقلیدی بگوید در فلان شهر نماینده‌ای از خود می‌گذارم. آنگاه عده‌ای بگویند: آیا می‌خواهی دزد و اختلاسگر و آدمکش برای ما بگذاری. وانگهی اگر فرشتگان از لوح محفوظ فسادگری انسان را دریافتند، چگونه از آن لوح دریافتند که در این انسان گوهری است که فسادگری‌اش را جبران می‌کند و از آن پیامبرانی چون پیامبر اسلام و اولیایی چون اهل بیت آن حضرت پدید می‌آیند؟

- قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ.

گرمارودی: گفتند: آیا کسی را در آن می‌گماری که در آن تباهی می‌کند و خون‌ها می‌ریزد؟!
استاددولی: گفتند: آیا کسی را در زمین می‌گماری که در آن فساد به پا می‌کند و خون‌ها می‌ریزد؟!

بررسی: هر دو ترجمه «مَنْ» در «مَنْ يُفْسِدُ» را به «کسی» معنا کرده‌اند. می‌دانیم که «مَنْ» از موصولات مشترک است که در مفرد، مثنا و جمع با یک لفظ به کار می‌رود. اینکه آن را «کسی» یا «کسانی» ترجمه کنیم در گرو قرینه است. برای مثال «مَنْ» در آیه: «فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره: ۳۸) به دلیل بازگشت ضمیر جمع به آن، معنای جمع دارد و به کسانی ترجمه می‌شود. پس آقایان گرمارودی و استاددولی آن را جمع ترجمه کرده‌اند: «کسانی که از رهنمود من پیروی کنند، نه بیمی خواهند داشت و نه اندوهگین می‌گردند». (گرمارودی) «آنان که از رهنمود من پیروی کنند، نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهی خواهند داشت». (استاددولی)

به نظر می‌رسد «مَنْ» در «مَنْ يُفْسِدُ» نیز باید جمع (کسانی) ترجمه شود؛ چون آشکار است که یک نفر

نمی‌تواند در زمین فساد انگیزد و خون‌ها بریزد. وقتی چنین تصویری پدید می‌آید که جمعیتی باشند. بنابراین پیشنهاد این است که جمله مزبور این‌گونه ترجمه شود: «آیا کسانی را در زمین می‌گماری که در آن فساد می‌کنند و خون‌ها می‌ریزند؟!». نباید پنداشت که بازگشت ضمیر مفرد در «يُفْسِدُ» و «يَسْفِكُ» نشان می‌دهد که مراد از «مَنْ» معنای مفرد است؛ زیرا بازگشت ضمیر مفرد از نظر لفظ است و از این قبیل در آیات قرآن فراوان است. از جمله آنها همان آیه ۳۸ سوره بقره است که در چند سطر پیش گذشت. در این آیه ضمیر مفرد در «تَبَّحْ» و نیز ضمیر جمع در «عَلَيْهِمْ» به «مَنْ» برگشته است؛ ضمیر مفرد از نظر لفظ و ضمیر جمع از نظر معنا.

- وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ.

گرمارودی: ما تو را با سپاس به پاکی می‌ستاییم و تو را پاک می‌شمیریم.
استادولی: ما تو را سپاس می‌گوییم و به پاکی می‌ستاییم و تو را تقدیس می‌کنیم.

بررسی: ترجمه آقای استادولی روان‌تر است، ولی حرف «باء» در «بِحَمْدِكَ» را منعکس نمی‌کند. گویی عبارت آیه این‌گونه است: «نَحْنُ نُسَبِّحُكَ وَنَحْمَدُكَ». نظیر جمله مذکور مکرر در قرآن آمده است و مترجم گرامی در مواردی همچون آیه مورد بحث حرف «باء» را نادیده می‌انگارد. البته در مواردی آن را معنا می‌کند، از جمله: «تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَنَسَبِحْ بِحَمْدِهِ: بر آن زنده‌ای که مرگ ندارد توکل کن و او را همراه با سپاس و ستایش به پاکی بستای». (فرقان: ۵۸) دیگر اینکه آقای استادولی حمد را سپاس و ستایش معنا می‌کند؛ چنان‌که در آیه سوره فرقان آمده است، ولی در آیه مورد بحث فقط سپاس را می‌آورد. این در حالی است که اگر باید یکی از این دو (سپاس و ستایش) بیاید، بی‌گمان ستایش اولی است؛ زیرا سپاس در برابر نعمت است و در آیه سخنی از نعمت به فرشتگان مطرح نشده است.

- قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

گرمارودی: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.
استادولی: قطعاً من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

بررسی: هر دو ترجمه «ما» در «مَا لَا تَعْلَمُونَ» را نکره موصوفه گرفته‌اند که بجا و درست است. «ما» آنگاه که نکره موصوفه باشد، می‌تواند به معنای چیزی یا چیزهایی باشد که قرائن تعیین‌کننده است. در اینجا به قرینه آیه ۳۳ سوره «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ: آیا به شما [فرشتگان] نگفتم که همانا من نهان آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را کتمان می‌کردید می‌دانم؟» مراد از «ما» چیزهایی است؛ زیرا در این آیه که ناظر به جمله: «قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» است، چندین مورد از علم الهی را یاد می‌کند.

برخی از مترجمان به این نکته توجه داشته و در ترجمه جمله مورد بحث نوشته‌اند: «خداوند متعال به آنان فرمود: من می‌دانم چیزهایی را که شما نمی‌دانید» (آینه‌وند) و در ترجمه‌ای دیگر آمده است: «پروردگار فرمود: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید». (مکارم)

آیه ۳۴: وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ.

گرمارودی: و (یاد کنید) آنگاه را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم فروتنی کنید.

استادولی: و آنگاه که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید.

بررسی

۱. ظاهر این است که آیه عطف به آیه ۳۰ است: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ». بنابراین در اینجا نیز باید همچون آن آیه مخاطب را مفرد شمرد. در نتیجه بهتر بود آقای گرمارودی همچون آیه ۳۰ می‌نوشت: «(یاد کن) آنگاه را...».

۲. ایشان سجده را به فروتنی معنا می‌کند و در پاورقی تذکر می‌دهد که در اصل: «بر آدم سجده برید» است. گویی چنین می‌گوید: معنای اصلی «اسجدوا» همان «سجده کنید» است، ولی بنا به ملاحظاتی ناگزیر باید آن را «فروتنی کنید» ترجمه کرد. شاید ملاحظه این است که مترجم محترم سجده برای غیر خدا را روا نمی‌شمرد. اگر این‌گونه باشد باید گفت اینجا از موارد تحمیل نظریه فقهی یا کلامی بر مفاد آیه است و به تعبیر روشن‌تر فداکردن معنای آیه به پای مسائل فقهی و گزاره‌های کلامی است. دیگر اینکه آیاتی به گونه روشن می‌نمایاند که مراد از سجده همان معنای معروف سجده است، نه مجرد فروتنی کردن. در آیه ۲۹ سوره حجر و آیه ۷۲ سوره ص می‌خوانیم:

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ: پس وقتی او را درشت‌اندام ساختم و از روح خود در او دمیدم، فروافتید و سجده‌اش کنید.

این آیه به دلیل کلمه «قَعُوا: فروافتید» حاکی است که سجده به آدم (ع) مجرد فروتنی نیست، بلکه همان معنای معروف سجده، یعنی پیشانی بر خاک نهادن و مانند آن است.

آقای استادولی «اسجدوا» را سجده کنید ترجمه می‌کند، ولی در پاورقی توضیح می‌دهد که مراد این نیست که آدم (ع) را سجده کنید، بلکه سجده برای خداست و آدم قبله این سجده است. نظیر سجده‌ای که اهل ایمان در نمازها دارند که خدا را سجده می‌کنند و روی به کعبه معظمه دارند. این توجیه نیز برخاسته از ملاحظات کلامی و فقهی است. وگرنه از آیات مربوط به حضرت آدم و داستان سجده فرشتگان چنین معنایی بر نمی‌آید. هر چند برخی از مفسران بزرگ نیز به این معنا گرایش داشته‌اند.

- فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.

گرمارودی: همه فروتنی کردند جز ابلیس که سرباز زد و سرکشی کرد و از کافران شد.
استادولی: پس سجده کردند جز ابلیس که سرباز زد و گردن‌فرازی نمود و از کافران بود.

بررسی: ترجمه‌های مزبور جمله «كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» را دو گونه معنا کرده‌اند. ترجمه اول «كَانَ» را به معنای «صار: گردید» دانسته است. در نتیجه جمله را این‌گونه معنا می‌کند: «از کافران شد»، یعنی چون تکبر کرد و از سجده بر آدم سرباز زد کافر شد، ولی ترجمه دوم بر معنای اصلی «كَانَ: بود» تحفظ می‌کند و در معنای جمله می‌نویسد: «از کافران بود»، یعنی حتی پیش از آنکه از فرمان خدا سرپیچی کند کافر بود و امتناعش از سجده کفر او را آشکار کرد.

سیاق و ساختار کلام با معنای اول سازگارتر است؛ زیرا «كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» عطف بر «أَبَىٰ» و «اسْتَكْبَرَ» است. پس همان‌گونه که مضمون این دو فعل بعد از امر به سجده تحقق یافته‌اند، باید «كَانَ...» نیز بعد از امر به سجده تحقق یافته باشد و نتیجه آن به شمار آید و این با «كَانَ» به معنای صار تناسب دارد. نیز اگر معنای دوم مراد بود، ظاهر آن بود که جمله بدون حرف عطف و به این صورت می‌آمد: «أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ».